

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

انجنیر فضل احمد افغان.

۳۰ نومبر ۲۰۱۲

## خط سیاه دیورند

### مولود دسایس انگلیس و روسیه

۱

دانه خبیثه ای که به تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۸۹۳م در وجود "مادر" وطن عزیز ما افغانستان پیدا شده از آغاز عقد آن گاه ناگاهی صدای رنج آور آن از اینجا و یا آنجا بلند گردیده و در طول زمان هیچ داکتری موفق به تشخیص آن نگردیده بلکه درد آن روز به روز شدیدتر و شدیدتر گردیده تا بالاخره سفیر امریکا به تاریخ ۱۹ اکتوبر ۲۰۱۲م، نماینده خاص اضلاع متحده به تاریخ ۲۱ اکتوبر ۲۰۱۲م و سخنگوی وزارت خارجه اضلاع متحده امریکا وکتوریا نولاند **Victoria Noland** به تاریخ ۲۴ اکتوبر در **(The Nation)** ضمن تأکید براین که دیدگاه امریکا در خصوص معاهده دیورند تغییر نکرده است، عنوان کرد، امریکا خط دیورند را به عنوان سرحد بین المللی افغانستان به رسمیت می شناسد و نیز به گزارش روزنامه نیشن چاپ اسلام آباد پاکستان "ویکتوریا نولاند" سخنگوی وزارت خارجه امریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی بیان داشت: با وجود آن که رسانه های افغانستان در این اواخر نظرات مختلفی را در خصوص مسأله خط دیورند مطرح می کنند اما دیدگاه امریکا در این خصوص تغییر نکرده و خط دیورند را به عنوان سرحد بین المللی میان افغانستان و پاکستان به رسمیت می شناسد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا در عین حال اظهارات اخیرمارک گراسمن نماینده فوق العاده این کشور در امور افغانستان و پاکستان را در خصوص خط دیورند تأیید کرد."

با بلند شدن سروصدای تشخیص دانه سرطانی خبیثه در این وقت حساس که "مادر" به کلی مضمحل می باشد فرزندان را در سراسیمگی قرار داده از اینجا و آنجا فغان فرزندان مادر دوستان بلند گردید و هریک گریه کنان دردهای "مادر" را با سوابق تاریخی آن نوشتند اما از آغاز ریشه های دور و دراز آن، عوامل اصلی آن، توطئه ها و دسایس قدرتهای وقت در قبال مسایل افغانستان چه بوده و چطور از تأثیرات مذهبی در روحیه افغانها مخصوصاً مناطق ماورای خط سیاه دیورند استفاده ها به نفع خود کرده اند، به تفصیل صحبت نگردیده لهذا لازم دیدم که در

این نوشته مختصر به سابقه تاریخی این دانه رنج آور کمی روشنی انداخته شود تا بالاخره از لابه لای اوراق تاریخ به اصل واقعیتها پی برده و به طرق عملی در طی تداوی آن برایم.

بلی قضایایی که بالاخره در اواخر قرن نوزده به ایجاد دانه سوم سرطانی خبیثه در بدن "مادروطن" عزیز ما افغانستان و بدبختیهای دامنگیر امروزی گردیده حادثه نبوده که صرف از تاریخ ۲ نوامبر ۱۸۹۳م آغاز آن باشد بلکه آنچه هویدا است بدبختیهای افغانستان عزیز از رسیدن پای بریتانیا (انگلیس) به هندوستان بود که بعد از اشغال هندوستان برایشان بنا بر موقعیت جغرافیائی افغانستان بین روس تزاری و هند بریتانوی اشغال کابل بسیار اهمیت داشت لهذا بریتانویها برای از بین بردن سد راه پیشرفت به افغانستان و آسیای مرکزی به توافق رسیدند که کپتان جان مالکم *Captain John Malcolm* را به پارس (ایران امروزی) اعزام تا بالای حکومت پارس فشار وارد و شاه محمود ابدالی برادر شاه زمان را که شخص عیاش و دایم الخمر در پارس بود مجبور به گرفتن قدرت از شاه زمان نمایند. (۶-۸۱)

بناءً در سال ۱۷۹۸م کپتان مالکم *C.J.Malcolm* به کمپنی بریتانیا نوشت که: "زمان شاه یکی از قویترین دشمنان بریتانیا در هندوستان است و او است که می تواند بدون کمک خارجی فقط به قوت خود در هندوستان سرازیر شود همچنان مینویسد که هیچ چیزی دیگری مانع کشورکشائی زمان شاه گردیده نمی تواند به جز از آن که در کشور خودش نفاق ایجاد و مانع جهانگیری او شود". (۶-۸۱).

همچنان الن برو *Ellen Borough* رئیس هیأت مدیره کمپنی شرقی هند که حیثیت وزیر را در کابینه بریتانیا داشت در سال ۱۸۲۵م مکتوب عنوانی ویلنگتن *Willington* صدراعظم بریتانیا نوشت "من معتقدم که روسها ایران را متعهد خواهند ساخت که اجازه ورودشان را به دریای سند از طریق ایران بدهند لهذا راه عملی و ساده دیگری نیست مگر این که بریتانویها به حیث یک قدرت بزرگ آسیائی عمل کنند یعنی با اشغال کیف توسط روسها ما باید لاهور و کابل را اشغال نماییم و نباید انتظار بکشیم که دشمن را در کنار دریای سند ملاقی شویم". (۶)

مالکم با رسیدن پایش به پارس و تقدیم تحایف قیمتی به شاه پارس، شاه محمود را وادار به رفتن به افغانستان و قیام مسلحانه علیه برادرش شاه شجاع نمود و قابل تذکر است که بعد از رفتن مالکم به پارس و آغاز ایجاد قیام شاه محمود در مقابل شاه شجاع بریتانویها الفنسنتین *Mount Elphinstone* را نیز به دربار شاه شجاع جهت ملاقات و عقد معاهده دفاع از ورود قوای فرانسه و روسیه اعزام داشتند تا به خون ملت افغان از بریتانویها دفاع نمایند.

باید یاد آور شد که الفنسنتین شخصی نهایت متجسس بود بناءً هدفش تنها عقد معاهده نبود بلکه آشنائی به کلتور، فرهنگ، عنعنات و خصوصیات اجتماعی ملت افغان نیز بود او در مدت چهار ماه اقامتش در افغانستان پهلوی اندوخته های دیگر درک کرد که ملاحا و مذهبیون در افغانستان بزرگترین قوت اند و از آن هر وقت خواسته باشند می توانند به نفع خود استفاده نمایند او در قسمتی از یاداشتهای خود در باره ملاقات خود با ملا جعفر می گوید که: "ملاجعفر برایم گفت که اگر ده هزار عسکر فرانسوی در شهرهای کابل، هرات، قندهار و پشاور باشند صدای تنها یک ملا کافی خواهد بود که بدون مداخله یک عسکر آنها را محو نماید مشروط برآنکه شاه افغانستان برای شان اجازه بدهد و من ملا جعفر نیز با آنها اشتراک خواهم کرد که در آنصورت بریتانویها درانی ها (افغانان) را مردم به کلی متفاوت از فرانسویان خواهند یافت". (۶-۸۴).

بلی بریتانویها با درک و فهم این که صدای اسلام نه تنها نیروی ملت افغان است بلکه می توانند از این نیرو به ضد دشمنان خود و بالاخره به ضد اسلام واقعی نیز استفاده نمایند که در طول تاریخ چنین هم شد و امروز متأسفانه شاهد تعبیرات و استفاده های غلط اسلام توسط دشمنان اسلام و تأثیرات نامیمون آن در مادروطن خود می باشیم. برای این

که در مورد اسلام در منطقه مخصوصاً هند بریتانوی و افغانستان و تأثیرات دین مقدس اسلام در جامعه افغانی خوب دانسته باشیم می‌خواهم نوشته دو نفر نویسنده بریتانوی و هندی را با اظهارات جیمز بیکر و هلیری کلنن وزیر خارجه آمریکا که در مورد ایجاد دو پدیده سیاه چون القاعده و تروریسم است به توجه خوانندگان محترم برسانم.

نویسنده بریتانوی در باره تأثیرات مذهبی در منطقه خاصاً در مناطق ماورای خط سیاه دیورند چنین می‌نگارد: الی ۱۹۱۴م صرف در دو کشور اسلام به شکل سختگیرانه قدیم آن به شدت پیش می‌رفت و آن عبارت بودند از هند و افغانستان. البته مسلمانان هند با دیدی که از جهان داشت می‌دانستند که با تأثیرات مذهبی چطور معامله شود اما افغانستان جایی است که مردم آن بیشتر تحت تأثیر ملاها قرار داشته و اکثر ملاهای قبایل آن نهایت بی‌دانش، متعصب و زشت اند و ملاهای شان با معلوماتی که از کشورهای دیگر داشتند می‌دانستند که انکشاف علم و دانش منافعشان را که عبارت از ملائی بر بی‌دانشان و علاقه مندان شان است باریکتر می‌سازد. لهذا برای مردم قبایل مجال و فرصتی داده نمی‌شد که با فراگرفتن علم و دانش از قید تأثیر رسم و رواجهای قدیم برآیند" (۶-۲۴۲)

نیز باید عرض شد که در این اواخر فلمی به نام زندگی خان عبدالغفار خان یا پادشاه خان توسط یک خانم کانادایی ساخته شده که من آن را دیدم و در آن بیان می‌داشتند که پادشاه خان در دوره تسلط بریتانویها وقتی از زندان رها می‌شد در مناطق خود مکاتب پسران و دختران را می‌ساخت و مردم را تشویق به فراگرفتن علم می‌کرد اما وقتی زندانی می‌شد بریتانویها مکاتب را ویران می‌کردند که مردم منطقه از فیض نور علم و از اسلام واقعی آگاهی نداشته باشند.

در مورد تأثیرات مذهبی در افغانستان سردار اقبال علی شاه چنین می‌نویسد:

"جنبه مذهبی افغانستان نباید از نظر دور انداخته شود. چه در طول تاریخ معاصر شاهان کابل سعی نموده اند که تمام قدرت اجرایی را متمرکز به خود سازند و اگر اصالت فردی حق طبیعی شاه هم نبوده به یقین برای حفظ قدرتش در دولت یک عامل مهم پنداشته شده و برای رسیدن به این هدف همکاری ملاها و روحانیون نهایت قابل اهمیت بوده و است. چه اکثریت مردم در طلسم روحانیون زندگی کرده و به وسیله ملاها شاهان کابل خود را قدرتمند ساخته اند و یا توسط آنها ضعیف و قدرت شان نیز صدمه دیده یعنی بدخونی روحانیون افغانستان مصونیت شاه را در مخاطره انداخته و حتی تهدید به از بین رفتنش را می‌کند و دعایشان باعث استحکام قدرتش می‌شود."

"من نمی‌خواهم بگویم که این نوع سیاست افغانستان به کلی نامناسب است بلکه می‌خواهم به صراحت بگویم که این تأثیرات دارای مفیدیتها و نامطلوبیتها می‌باشد. در شرایط کنونی افغانستان تبلیغات ملاها افغانها را هیجانی ساخته و روحیه شهادت شان را بلند می‌برد و این خود روحیه عالی و قابل اطمینان برای تضمین استقلال افغانستان می‌باشد." (۷-۳۹)

"تا جایی که من انکشاف احساسات ملی را در شرق و غرب دیده ام در گفتار خود هیچ نوع تردیدی نخواهم داشت بگویم که احساسات ملی به تنهایی کافی نخواهد بود که از منافع افغانستان در یک جهان مدنی حمایت کند، چه همزمان با انکشاف احساسات ملی عامل اقتصادی است که بشر را وادار به دفاع و مبارزه می‌سازد. اقتصاد سیاسی با دارائی جهان و توجه خاص به تجارت و صنعت نظارت می‌شود یعنی چرخ هائی است بین چرخها و هیچ کس نخواهد توانست دقیقاً بداند که از استقلال خود در بین دو امپراتور بزرگ دفاع می‌نماید حفظ خواهد توانست و یا خیر؟"

تأثیرات عمیق دین در تخیلات افغانها به صورت مشخص آشکار است. این ممکن یک استدلال عجیب باشد اما یک واقعیت انکار ناپذیر است که تبلیغات تعصب آمیز ملاها انکشاف آن کشور را محاط ساخته و دوربینائی مردم را به تزییق روحیه "قناعت بهترین عبادت است" باریک ساخته و جزئی ترین انحراف از عقاید خود ساخته ملاها به بدخوئی آنها مواجه و انکشاف وقت و زمان بی اهمیت شمرده می شود. (۷-۳۸).

در این قسمت به تأثیرات مذهبی به روحیه مردم افغانستان بيمورد نخواهد بود که داستان "تغاره شاه" را نیز از جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ به قلم "میر غلام محمد غبار" نقل قول نمایم که از این قرار است: "تغاره شاه مرد مجهول الهویه ایست که در دوره امیر شیر علی خان در شهر مزار شریف پیدا شد. این شخص مکار در لباس فقر درآمد و مردم بسیاری را بفریفت تاجائی که سردار فیض محمد خان والی بلخ دست ارادت به او داد. این مرد در خارج شهر منزل گزیده و هفته وار تغاره ای در دست داخل شهر می شد و نذر در تغاره جمع می کرد، منزل این شخص باغچه پر از گل و اشجار و آب روان داشت و مرجع مردم بود او به واردین کوکنار و چرس و تریاک تقدیم می کرد و خود درخفاء زندگی مرفهی داشت، او سردار فیض محمد خان را مژده داد که پادشاهی افغانستان نصیب او است، سخن او آنقدر مؤثر بود که سردار تویهای شادبانه آتش کرد. نایب محمد علم خان والی بلخ توسط میرزا یعقوب علی خافی (نویسنده تاریخ پادشاهان متأخر افغانستان) بعد از مرگ تغاره شاه خانه او را بشگافت و از ته خاکها کوزه مسکوک طلا و نقره و از زیرزمینی هایش خمهای روغن و برنج و قروت بیرون کشید. مردم از زندگی مرموز او در تعجب شدند. می توان این قضیه را نمونه ای از فعالیتهای مخفی منفی سیاسی آن زمان دانست".

در باره استفاده از احساسات مذهبی افغانها در مقابل اتحاد جماهیر شوروی وقت احمد رشید نویسنده ورزیده پاکستانی چنین می نویسد:

"دولت پاکستان تشویق شد که به امدادهای مالی امریکا، عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی مدارس دینی را در پاکستان مخصوصاً در منطقه شمال غربی پاکستان که در مجاورت افغانستان است افزایش و روحیه جهاد در مقابل بیدینها یعنی کمونیستها بلند برده شود. چنانچه بالاخر مدارس دینی رسمی در پاکستان به ۸۰۰۰ و غیر رسمی به ۲۵۰۰۰ رسید.

بعد از اشغال افغانستان توسط قشون سرخ اتحاد جماهیر شوروی، در اوایل ۱۹۸۰م آقای برژنسکی **Zbigniew Brzezinski** مشاور امنیتی آقای رئیس جمهور کارتر در سفر رسمی خود به پاکستان در مناطق قبائیلی برای فریب مردم که از دین مقدس اسلام آگاهی درست نداشتند خود را مدافع اسلام معرفی و چنین بیان داشت: "اگر ادعای شما به حق است خداوند با شماست بروید وطن خود را آزاد سازید و در مساجد خود نماز بخوانید".

(CNN)

جمیز بیکر **James Baker** وزیر خارجه وقت امریکا به تاریخ ۲۵ اکتوبر ۲۰۰۱م در چنل سی ان. **CNN** اعتراف کرد: "اوسامه بن لادن را آنها (امریکا) در افغانستان به مقابل روسها موظف نموده بودیم". چند ماه قبل هیلاری کلینتن، وزیر امور خارجه امریکا نیز در یکی از جلسات کنگره به صراحت به نقش امریکا در ایجاد سازمان تروریستی القاعده اعتراف کرد، و گفت:

"ما گذشته مشترکی با سازمان القاعده داریم. کسانی را که امروز با آنها در افغانستان و پاکستان می جنگیم ۲۰ سال پیش خود ما به وجود آوردیم زیرا در جنگ علیه شوروی سابق از آنها استفاده می کردیم، وی افزود، ما القاعده را به وجود آوردیم زیرا نمی خواستیم شوروی سابق بر آسیای مرکزی چیره شود و ریگان رئیس جمهور وقت امریکا

با مشارکت کنگره به زعامت دیموکراتها از طرح ایجاد القاعده جهت مقابله با اتحاد جماهیر شوروی استقبال کرد".

(سایت وزین دعوت تاریخ ۲۹ دسامبر ۲۰۱۱ م.)

( تذکر مختصر نویسنده: حال ما چطور باور کنیم که انگلیس و اضلاع متحده امریکا در آینده نیز از این پدیده سیاه القاعده و تروریسم بین المللی خود ساخته و بافته شان با تبنای پاکستان از مناطق ماورای خط سیاه دیورند به حیث مرکز تربیه تروریستها برای اهداف پیشروی و استعماری شان در جهان استفاده نخواهند کرد؟ و همچنان ما چطور باور کنیم که جنایتکاران شناخته شده ای که از مدت ۱۲ سال علی رغم این که اسمای شان در لست سیاه حقوق بشر به حیث مجرمین درج می باشد نه تنها حمایت بلکه برایشان جرأت داده می شود که با گفتارهای ذیل خود جامعه ما را از مدنیت جهان دور نگهداشته و در اعمال غیر انسانی و توسعگرانه با ایشان همکاری نداشته باشند؟

در سال ۲۰۱۱م آقای پروفیسور برهان الدین ربانی در بیانیه عقبگرای خود در کانفرانس سرتاسری شورای علماء برای حفظ قدرت ملاها و علمای دین چون خودشان مخالفت جدی خود را به استفاده از انترنت و فیس بوک اظهار داشت و به علمای دین هشدار داد:

"اگر مانع جوانان از استفاده انترنت و فیس بوک نشوند قدرت را از دست می دهند". اما امریکا و انگلیس که خود را مدافعان دیموکراسی می دانند هیچ عکس العمل نشان ندادند.

بلی سازمان تروریستی القاعده را در ماورای خط سیاه دیورند که امروز سرو صدای به رسمیت شناختن آن را بلند نموده اند ایجاد و در دل کوه ها و دره های منطقه برایشان سرکها و تونلهای ذخایر سلاحها ساختند و از همان جا فعلاً به حیث مراکز تروریستی استفاده و ملت افغان هر روز به خاک و خون کشانیده می شود و منطقه ماورای خط سیاه دیورند همانطوری که برای انگلیسها دارای اهمیت بود برای اهداف امروزی و آینده انگلیس و امریکا در منطقه و جهان نیز قابل اهمیت است و ما باید بدانیم که بازی بزرگ جهانکشانای انگلیس و امریکا ختم نگردیده بلکه آغاز جدید استفاده از پدیده سیاه تروریسم بین المللی و القاعده برای مدت طولانی می باشد. و نباید فراموش کرد که دو همسایه ناخلف ما چون ایران و پاکستان نیز با استفاده از احساسات مذهبی برادران و خواهران بیسواد و خائنین خود فروخته شده افغان، از نام دین مقدس اسلام برای منافع خود استفاده اعظمی می نمایند چه:

یکنفر نویسنده بریتانوی به نام کورزان **Curzon** در باره موقعیت مهم افغانستان بین دو قدرت بزرگ چنین می نویسد که:

"هند مثل قلعه ایست که در دو طرف آن بحر مثل خندق پهناور و دو قسمت دیگر آن کوهائی است به شکل دیوارها که در ماورای آن دیوارهای مرتفع قابل عبور و جدا ناشدنی ریگزارهای وسیع وجود دارد که ما نمی خواهیم آن را اشغال نماییم اما در عین زمان تحمل آن را هم نداریم که توسط دشمن ما اشغال شود". ترجمه از (۵-۱۵).

نویسنده بریتانوی براین رابسن **Brain Robson** اظهار می دارد که "اگر بریتانیوها از نفوذ روسها در افغانستان و ایجاد مشکلات در هند در تشویش بودند، روسها نیز از فعالیتهای بریتانیا در تقویه نمودن افغانستان و ایجاد مشکلات در روسیه و خانهای آسیائی مرکزی تشویش داشتند". (۵-۳۶)

این است که افغانستان نهایت کوچک، بی قدرت، عقب مانده و بیچاره قربانی منافع و رقابتهای توسعه طلبانه غیر انسانی و بشری دو قدرت بزرگ جهان (بریتانیا و روس)، (بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی ۱۹۴۷-۱۹۱۷م) و بالاخره (بریتانیا، اضلاع متحده امریکا، اتحاد جماهیر شوروی وقت و فدراسیون روسیه امروزی ۱۹۴۷-۲۰۱۲م) و متحدین شان می شود و هیچ یک شان در عمل به ارتباط آزادی، بی طرفی واقعی و پیشرفت و شگوفانی افغانستان وفادار و صادق نبودند و تمام فعالیتهايشان به خون ملت بیچاره و فقیر افغانستان برای خوشبختی کشورها

وملت‌های خودشان بود. چون موضوع دانه سرطانی دیورند حادثه ای نیست که در یک مقطع زمان مشخصی که تاریخ ۱۲ اکتوبر ۱۸۹۳م باشد به وجود آمده باشد بلکه ریشه های عمیق تاریخی و دانه های دیگری از قبل دارد که در اثر تهدیدها، زور و زر ابرقدرتهای وقت در منطقه برای برآورده شدن آرزوهای سترائیک، جوپولیتیک و جواپکونومیک شان بالای امیران وقت و ملت مظلوم افغانستان تحمیل و باهم گره زده اند که من آن را دانه سوم سرطانی خبیثه دیورند می نامم که الی امروز نه تنها ملت مظلوم و ناتوان افغان از این مرض مزمن ومهلک رنج می کشد بلکه دشمنان در تصمیم اند که خدا ناخواسته با طرح نقشه تجزیه دعای مرگ مادروطن عزیز ما را که به نام افغانستان یاد می شود بخوانند لهذا وظیفه وجدانی، ایمانی، افغانی و ملی خود می دانم که اندیشه ها و آموخته های خود را قبل از تصامیم خصمانه دشمنان با هموطنانم شریک سازم تا اگر خواست خداوند متعال باشد با درایت تام و عاقلانه حوادث نامطلوب و عواقب نامیمون آن را پیشبینی و با یک مشت آهنین به نام افغان پلانهای شوم دشمنان را در نطفه خنثی سازیم.

حال توجه فرمائید که چه دسائیس و توطئه های در طول دو قرن اخیر به کار برده شده تا در مرور زمان از طریق زور و یا معامله گریهای پشت پرده ابرقدرتهای وقت سه دانه سرطانی را یکجا در بدنه مادر وطن ما گره زده و در نتیجه برادران و خواهران همدین، هم مذهب و هم زبان را از هم جدا نموده اند و هنوز هم قرار شان نگرفته و می خواهند با طرح شناخت خط سیاه دیورند بازیهای خطرناک دیگری را در منطقه آغاز نمایند بناءً اینک خسته و جسته بعضی از توطئه ها و دسائیس دشمنان را که در نتیجه ملت قهرمان افغان را در حالت سراسیمگی امروزی قرار داده جمع بندی و در ذیل بسیار مختصر از معاهده اول یعنی معاهده جمروود آغاز و بیان بدارم.

### **معاهده جمروود (دانه سرطانی اول).**

با ختم جنگ تحمیلی اول افغان و بریتانیا وقتی هیأت روسی به رهبری ویتکیویچ *Vhtkevich* به دربار امیر دوست محمد خان رسید ملت افغان به کلی مضمحل گردیده بود و الی مدتی توان جنگ و دفاع از مناطق مختلف خاک خود را نداشتند لهذا بریتانیا برای پیشروی به طرف متصرفات درانی دست به توطئه دیگری زد یعنی با ختم جنگ دوم بریتانیا با سکهای پنجاب (۱۸۴۹-۱۸۴۸م) بریتانویها پنجاب را اشغال و سکها از امیر دوست محمد خان در مقابل واگذاری پشاور که پایتخت زمستانی درانیهها بود طالب کمک شدند. دراینبار امیر تحت فشار روحانیون و سرداران قرار گرفت با اعلان جهاد شخصاً در رأس قواء حملات خود را شروع کرد و ساحات پشاور را الی دریائی سند اشغال نمود. امیر می خواست با مناطق تصرف شده قناعت و دیگر پیشروی نکند اما بنابر تقاضای جدی سرداران مقیم پشاور که به نام سرداران پشاور یاد می شدند امیر را واداشتند که به کمک سکها از دریای سند عبور نماید اما انگلیسها به زودی موفق شدند که به تاریخ ۲۱ فبروری ۱۸۴۹م گجرات را که یکی از مراکز عمده تجارته آسیا و اروپا بود در تصرف خود درآوردند و قوای امیر دوست محمد خان را وادار به شکست و عقب نشینی به کابل نموده و پشاور را که مروارید امپراتوری درانی یاد می شد برای ابد از دست بدهد وانگلیسها همسایه دربه دیوار افغانستان امروزی گردید.....امیر با درک اهمیت موقعیت سوق الجیشی ولایت قندهار و هرات نزد انگلیسها اولاً معاهده دوستی افغان و انگلیس را در جمروود به شرح ذیل به تاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵م امضاء نمود.....(۱-۸۳۵).

قرار تذکر یک نویسنده انگلیس سپس "امیریا اطمینان روابط دوستانه با انگلیس از موقع استفاده نموده.....قندهار را اشغال و تحت اداره کابل در آورد. در همین وقت بود که روابط انگلیس و روسیه خراب و جنگ کریمه آغاز شد.

روسها برای این که توجه انگلیس را از خود به قضا یا در افغانستان معطوف ساخته باشد ایران را تشویق نمود که هرات را اشغال و قندهار را تهدید نماید". (۵-۳۳)

"لذا در سال ۱۸۵۶م ایران هرات را اشغال نمود و انگلیس از یک طرف با ایران اعلان جنگ نمود و از جانب دیگر برای تهدید ایران معاهده دومی جمروود را جان لارنس با پسر امیر دوست محمد خان به نمایندگی امیر دوست محمد خان به تاریخ ۶ جنوری ۱۸۵۷م در جمروود امضاء نمود، سپس انگلیس برای تهدید پارس جزیره خارک و بندر نوشهر را از طریق خلیج فارس اشغال و پارس را واداشت که از اشغال هرات منصرف و عساکر خود را از هرات اخراج نماید"..... (۳-۳۰۰). یعنی در توطئه انگلیس و روسیه در مقابل آزادی هرات باستان ما انگلیس مناطق دیگری از خاک افغانستان عزیز را در جنوب شرق افغانستان در تصرف خود در آورد که نویسنده آن را دانه سرطانی اول می نامد..

### ۱- معاهده گندمک (دانه سرطانی دوم).

قبل از این که در مورد معاهده گندمک صحبت شود لازم می بینم بسیار فشرده بالای حوادث بعد از فوت امیر دوست محمد خان و دوره های امیر شیرعلیخان با زود بندهای پشت پرده ابرقدهای وقت برای رسیدن اهداف شان، روشنی انداخته شود تا بتوانیم در مورد مسایل بعدی، قضاوت بهتر نمایم.

بعد از وفات امیر دوست محمد خان و کشمکش بین پسرانش شیرعلیخان به تاریخ ۱۲ جون ۱۸۶۳م پادشاهی خود را اعلان و از اجلاس و شناسائی خود به حیث امیر افغانستان به مقامات انگلیس اطلاع داد. اما جان لارنس *John Lawran* گورنر جنرال انگلیس در هند در مقابل بی اعتنائی نمود و برای مدت چند ماه جواب به درخواست امیر شیرعلیخان نداد بلکه سردار محمد اعظم خان و سردار محمد افضل خان را تشویق کردند که برای گرفتن قدرت در مقابل امیر شیرعلیخان رقابت نمایند. چنانچه سردار محمد افضل خان طی مکتوبی از مخالفت خود و سردار محمد اعظم خان با سلطنت امیر شیرعلیخان مبارزات خود را برای گرفتن قدرت به انگلیسها اطلاع دادند و انگلیسها بعد از سپری شدن ششماه از جلوس امیر شیرعلیخان طی مکتوب دسمبر ۱۸۶۳م امیر را به حیث وارث امیر دوست محمد خان به رسمیت شناخت.

باید متذکر شد که بعد از عقد معاهدات جمروود در سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷م امیر دوست محمد خان با انگلیس و پیشرفت سریع روسها در مناطق آسیای مرکزی موقعیت سوق الجیشی افغانستان را در بین دو امپراتوری بزرگ جهان بیشتر با اهمیت ساخت و هر یک در تلاش شدند که امیر شیرعلیخان را در چنگال خود گرفته برای منافع خودشان یکی بردیگری غلبه نماید و حتی اگر اختلاف سیاسی بین شان در قضایائی در اروپا هم رخ می داد برای پیروزی یکی بر دیگر، نه تنها امارت امیر بلکه استقلال و یک پارچگی افغانستان را در منطقه نیز تهدید می کردند. در جنوری ۱۸۶۴م سردار محمد افضل خان نیز خود را پادشاه اعلان و به طرف کابل لشکر کشید، در عین زمان دو برادر عینی امیر شیرعلیخان ترتیبات لشکر کشی را می گرفتند امیر شیرعلیخان با کشیدن لشکر به زودی موفق شد که سردار محمد اعظم خان را شکست و به فرار وادار و نزد انگلیسها پناه گزین بسازد و با سردار محمد افضل خان پدر عبدالرحمن خان در منطقه باجگاه بامیان در یک مقابله رویاروی طرفین به مصالحه رسیدند ..... و سردار محمد افضل خان را مجدداً والی بلخ مقرر نمود. اما دیری نگذشته بود که سردار عبدالرحمن خان از تخته پل به رهبری قوایی به مخالفت امیر شیرعلیخان برخاست. امیر شیرعلیخان او را به کابل خواست اما سردار عبدالرحمن خان از درخواست امیر شیرعلیخان سرکشی کرد و به کابل نیامد. امیر برای تهدید او سردار محمد افضل خان را

خلاف تعهدات و سوگند خود از بلخ به کابل احضار و در زندان تحت شکنجه قرار داد و در عوضش سردار فیض محمد خان پسر وزیر محمد اکبر خان را به حیث والی بلخ مقرر نمود.

در ماه می ۱۸۶۵م دو برادر عینی اش از قندهار لشکر کشید و امیر شیرعلیخان مقابلتاً با پسر بزرگش و محمد افضل خان به طرف قندهار حرکت نمود و در جنگی که بین غزنی و قلات صورت گرفت برادرش و پسرش کشته شدند. بعد از کشته شدن پسر ولیعهدش و برادرش قلبش جریحه دار شد و علاقه مندی و نیروی خود را به پیشبرد سلطنت از دست داد. در همین فرصت سردار عبدالرحمن خان و سردار محمد اعظم خان به تاریخ ۲۴ فبروری وارد کابل شده قدرت را گرفته ... سردار محمد افضل خان را به تاریخ ۱۰ می ۱۸۶۶م به قدرت رسانیدند و امیرشیر علی خان از قندهار به هرات رفته و آنجا را در تصرف خود در آورد.

در همین فرصت حکمران کل بریتانیا در هند به نماینده خود که به اساس موافقه جمروود در کابل بود هدایت داد که به امیر محمد افضل خان که کابل و قندهار را در تصرف دارد تبریک بگوید و در همین وقت جان لارنس حکمران کل هند در ابلاغیه خود اظهار داشت

"سیاست ما به وضاحت نماینگر آنست که ما در اختلافات مداخله نخواهیم کرد و به هیچ یک از طرفین کمک نخواهیم نمود و افغانها را خواهیم گذاشت که خود اختلافات خود را حل نمایند و آرزومندیم که با حفظ روابط حسنه با مردم و رهبران آنها در دیفکتو Defecto باشیم؛ (۶-۱۶۶).

فلهذا با گرفتن قدرت امیر شیرعلیخان در هرات و امیر محمد افضل خان در کابل بریتانیا با پیشبرد به اصطلاح سیاست دیفکتو در افغانستان برای محمد افضل خان نوشت:

"چون امیر شیرعلیخان هرات را اشغال و روابط دوستانه با بریتانیا دارد لهذا او را ما نیز به رسمیت می شناسیم و هر دو را به نام دومینیون Domminions های خداداد تبریک گفت" (۶-۱۶۶).

در مورد سیاست دیفکتو جنرالاس.جی.ماکمن Lt.General.S.G. Macmunn که خود نویسنده مأخذ (۶) است چنین تبصره می کند:

"بدون شک بعد از تجربه گذشته سیاست خوبی بوده مشروط بر این که اگر برای همیشه تعقیب می شد و به خاطر نفوذ تدریجی روسها در خان نشینهای آسیائی مرکزی نمی بود یعنی نفوذی که به نوع خود به نفع بشریت و مدنیت بود چه ترکیه و خانهای ازبک هنوز قادر به سهمگیری در خوشبختی جهان نبودند و همچنان اگر به خاطر حفظ سیاست ما در جدائی ترکیه به دو قسمت اروپائی و آسیائی نمی بود و سردشمنی را با روسها نمی گرفتیم. ممکن موضوع را حل و از در دسر بیشتر نجات می یافتیم. روسها به خوبی می دانستند که ما نقطه ضعیفی داریم و روزی می توانند به خوبی از آن به حیث بازی در مقابل ما استفاده نمایند. لهذا در چنین حالت مثبت بودن و یا منفی بودن سیاست Masterly in Active که بعداً آنرا جی.دبلیو.اس.ویلی G.W.S.Willi مشاور سیاسی جان لارنس، فعالیتهای شیطانی نامیده..... و نمی توانست برای همیشه قابل تطبیق باشد" (۶-۱۶۶) و نویسنده به تبصره خود چنین دوام می دهد:

بنابر سیاست نامعقول جان لارنس هیچ دلیلی نبود که امیر شیرعلیخان برای بریتانویها احترام می گذاشت. چه بریتانویها با تحریک رقیبان امیر شیرعلیخان جنگ داخلی را برای شش سال دامن زد و در طول شش سال نیرو و منابعی را که برای اعمار و شگوفانی کشور برایش به میراث مانده بود از دست داد و بدتر از همه که سردار عبدالرحمن خان برادرزاده امیر را که عمرش بیش از ۱۹ سال نبود و صرف چند سال محدود را در بلخ با پدرش در انجام بعضی کارها سپری نموده بود تشویق به گرفتن قدرت کابل می نمود." (۶-۱۶۶).



در جون ۱۸۶۸م امیرشیرعلیخان با پسر دلیرش سردار محمد یعقوب خان دوباره قندهار را اشغال..... سپس امیردر ظرف دو هفته توانست خود را به غزنی برساند و با شکست سردارمحمد اعظم خان و کمک یکی دیگر از خاندان بارکزائی که در کابل بود مجدداً قدرت مرکزی کابل را به دست آورد و محمد اعظم خان بین راه مشهد و تهران فوت کرد.

در همین وقت سرهنری راولینسن *Sir Henry Rawlinson* در یادداشت خود نوشت؛ ما در عوض کشانیدن کشور به بی نظمی داخلی به حمایه امیر شیرعلیخان موفقتر می بودیم؛(۶-۱۶۸). با تاج پوشی امیر شیرعلیخان بار دوم مایو *Lord Mayo* به حیث حکمران کل هند مقرر و به هند رسید. مایو خلاف سیاست جان لارنس *John Lawrance* برای حفظ منافع انگلیس در هند طرفدار ایجاد کشورهای بی طرف یعنی بفرستت *Buffer State* در اطراف هند بود. لهذا خواست خلاف سیاست لارنس روابط شخصی خود را با امیر برقرار نماید. بناءً مایو امیر را در سال ۱۸۶۹م به امباله در هند دعوت و از امیر به گرمی استقبال به عمل آورد. مایو می دانست که امیر در مذاکرات تضمین دفاعی را در مقابل تجاوز خارجی و شناسائی پسرش عبدالله جان را به حیث ولیعهد تقاضا میکند. مایو حاضر بود هر دو خواست امیر را قبول نماید اما نمی توانست دولت مرکزی انگلیس را متقاعد به قبولی خواهشات امیر سازد. چه دولت انگلیس می دانست که با تعیین عبدالله جان به حیث ولیعهد توسط شخص امیر بدون مداخله انگلیس سردار محمد یعقوب خان با امیر دشمن و با انگلیس دوست می شود و در آینده اعتماد سردارمحمد یعقوب خان را بالای انگلیس از دست نخواهند داد. لهذا مایو *Mayo* صرف وعده داد که دولت انگلیس به خشونت تام هر نوع تجاوز خارجی و به قیام داخلی برخورد خواهد نمود و وقتاً فوقتاً در بررسی اوضاع سیع خواهد شد که حکومت امیر را تقویه نمایند. امیر باگرفتن تعهدات فریبنده و میان خالی مایو با مقدار سلاح و پول امدادی (پول را نگرفت) از امباله به افغانستان برگشت. مایو با فهم این که پا را فراتر از سیاست انگلیس گذاشته طی مکتوبی از موفق خود چنین دفاع کرد:

"اگر من راه دیگری را می گرفتم و امیر دست خالی اعزام می گردید ممکن ما فرصت به دست آورده شده را برای مدت طولانی درافغانستان از دست می دادیم و دوازده لک روپیه ما در آتش می افتاد و زمینۀ دسائیس و توطئه های خارجی را مساعد می ساخت".(۵-۳۵). در باره قبول نکردن پول، نویسنده انگلیس به نام آرگایل *Argyll* می نویسد:

" امیر شیرعلی خان خوف داشت که اگر همه کمکها را قبول نماید راهی را خواهد کشود که انگلیسها اقامت نمایندگان خود را در داخل افغانستان تقاضا نمایند به یقین که این یک عامل قابل توجه بود و محاسبه امیر نیز دور از واقعیت نبود" (۳۷-۵).

( تذکر مختصر نویسنده : غرور، مناعت و وطندوستی امیر شیر علی خان را با رهبر امروزی و بوجهای پول بیگانگان مقایسه فرمائید).

قابل تذکراست: "درعین روز که مایو با امیر ملاقات می کرد سفیر روسیه **Brunow** در لندن به نمایندگی از **Gortschakov** به دولت انگلستان اطمینان داد که افغانستان به کلی از ساحه نفوذ روسیه دور است. در جواب **Clarendon** , وزیر خارجه پیشنهاد مذاکره در مورد ایجاد منطقه بیطرف در آسیای مرکزی را نمود تا روسیه و انگلستان را دور از ساحه نفوذ یک دیگر داشته باشد".

آنچه را **Clarendon** در نظر داشت ساحه شمال دریای آمو و حفظ آزادی خان نشینها بود، اما معلوم شد که روسها می خواستند افغانستان را به حیث منطقه بیطرف بشناسند. "(۵-۳۶).

بعد از امضاء معاهده جمروود روسها خواستند سیاست اصلی بریتانیا را در قبال آسیای مرکزی، افغانستان و ماورای آن که عبارت از مناطق ایالت شمال غربی فعلی یعنی پشاور، کوهات و بنووه بود، بدانند. دراین ارتباط نزد بریتانیا دو نوع طرز دید بود. یعنی یکی "سیاست سرحد بسته" و دوم "سیاست پیشروی". مکاتبات و پیشنهادهای در مورد آسیای مرکزی بین روسیه و بریتانیا تبادل گردید بالاخره در پرنسیپ موافقه شد که در آسیای مرکزی ساحه بیطرفی تعیین گردد که موزونترین منطقه افغانستان خواهد بود. اما در عوض در نتیجه موافقه ۱۸۷۳م جیمز دبلیو سپین با روسیه بدون اطلاع و مشوره امیر شیر علیخان و احترام به خواست و حقوق حقه مردم منطقه دریای آمو قبل از علامه گذاری به حیث سرحد شمالی افغانستان تعیین گردید. یعنی هدف اصلی این بود:

۱- تعیین دریای آمو به حیث خط منقسم موقت بین روسیه و افغانستان.

۲- اخراج رسمی افغانستان از تحت تأثیر روسیه.

۳- موافقه بریتانیا با روسیه به تصرف تمام مناطق خان نشینها در شمال دریای آمو به شمول مناطقی که از متصرفات امیر کابل بود.

( تبصره مختصر نویسنده: از تذکرات فوق و آنچه در سطرهای بعدی به مطالعه شما می رسد به نتیجه خواهید رسید: انگلیسها و روسها چون کیسه بران ماهری بوده اند که در یک جا ضربه شدید وارد و از دیگر جای کیسه را می بریند.)

ادامه دارد